

منزلت اجتماعی

و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه امامیه

در قرون چهارم تا ششم قمری بر اساس گزارش کتاب النقض

سیده سوسن فخرائی / دکتر علی محمد ولوی / دکتر فاطمه جمیلی کهنه‌شهری

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء / دانشیار دانشگاه الزهراء / استادیار دانشگاه الزهراء

چکیده

بنا بر آنچه در کتاب النقض از قول نویسنده کتاب فضائح الروافض نقل شده، نخبگان شیعی، اقلیتی درمانده و مطرود به تصویر کشیده می‌شدند که منزلت و پایگاه اجتماعی و موقعیت سیاسی مناسبی در جامعه اسلامی نداشته‌اند. عبدالجلیل قزوینی در جواب، بنا بر مستندات تاریخی، سخن مخالف را رد کرده، مدعی است نخبگان شیعی، از منزلت اجتماعی و سیاسی والایی برخوردار بوده، در تغییرات سیاسی و اجتماعی جامعه نقش فعال، مؤثر و محقق‌ایفا نموده‌اند و علی‌رغم آزارها و تعقیب و تکذیب‌های گاه و بی‌گاه، طیفی مقبول و محبوب در جامعه اسلامی محسوب شده‌اند. در این مقاله با توجه به شاخص‌هایی نظیر داشتن قدرت، ثروت، شهرت، الگوسازی، شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و... که در کنش اجتماعی، و نظریات مربوط به گردش نخبگان مطرح است، منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه، عمدتاً مستند به اثر عبدالجلیل قزوینی، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: شیعه اصولیه، النقض، عبدالجلیل قزوینی، نخبگان، منزلت اجتماعی،

جایگاه سیاسی.

مقدمه

قضاوت مورخان دربارهٔ منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه و میزان مشارکت آنها در ادارهٔ حکومت، پس از غیبت کبری متفاوت است. برخی (مانند صاحب فضائح الروافض)،^۱ شیعیان را اقلیتی منفعل و کنار گذاشته شده معرفی کرده‌اند (قزوینی، ۱۳۵۸ش، ص ۳۱). برخی آن را دورهٔ انفعال سیاسی - نظامی شیعه امامیه و همسازگری آنان با حاکمیت دانسته‌اند (آفاجری، ۱۳۷۶ش، ص ۱۸۱). گروهی نیز ایشان را جماعتی مخالف حاکمیت و عمدتاً معاند و برانداز قلمداد نموده‌اند که در نهایت با دعوت از مغول، موجب سقوط خلافت عباسی شدند.^۲

اما تصویری که عبدالجلیل قزوینی رازی (شوشتری، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۲)^۳ در **النقض** (همان، صص ۱۱۵، ۱۷۷، ۳۷۶ و ۶۴۱) ترسیم نموده، تفاوت‌های جدی‌ای با هر یک

۱. قزوینی، به نقل از نویسنده **فضائح الروافض**: «و چون دولت در دست خلفا بود و امیران عالمان بودند روافض را زیون داشتندی و به تقیة ایشان فریفته نشدندی و به دین اسلام، ایشان را لقب، نوشتندی و در مجالس و مناظره ایشان را تمکین نکردندی» (قزوینی، ۱۳۵۸).
۲. مانند اشارهٔ بعضی از نویسندگان اهل سنت، به وزارت ابن‌علقمی و نفوذ خواجه نصیر طوسی بر سران مغول در زمان سقوط بغداد (ر.ک به: ابن تیمیه، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۶، ص ۳۷۴، ج ۷، ص ۴۱۴ / احمد بن عیسی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۳۶۲).
۳. شوشتری، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۲؛ خلاصهٔ شرح حال قزوینی به استناد این اثر، به شرح زیر است: نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی الحسن بن ابی الفضل القزوینی، از بزرگان علمای شیعه ساکن در ری بوده و واعظی فصیح و اصولی‌ای متقی دانسته شده است. بیشتر، او را به نام کتابش **النقض** می‌شناسند. **النقض** در ردِّ بعض فضائح الروافض نوشته شده است. قزوینی به جز کتاب **النقض**، تألیفات دیگری نیز دارد که خود از آنها نام برده است: ۱. **مفتاح الراحات فی فنون الحکایات** که در ایمان خلیفه دوم، عمر و تعداد زیادی از بزرگان فریقین نوشته شده است؛ ۲. **تنزیه عایشه** که در سال ۵۳۳ق، دربارهٔ اعتقاد شیعه نسبت به زنان پیامبر نوشته است؛ ۳. **البراهین فی امامة امیرالمؤمنین** در ۵۳۷ق، که خلفای عباسی و اسامی و القاب آنان را ذکر کرده است و دلایل مبنی بر امامت به سمع را برشمرده است.

از این تصاویر دارد و این فرضیه را در معرض آزمون می‌گذارد که نخبگان شیعه در جوامع شهری و روستایی، به‌ویژه در شرق سرزمین‌های اسلامی نفوذی گسترده داشته‌اند و بسیاری از پایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی چون مدارس، مساجد، کتابخانه‌ها و... در اختیار آنان بوده است و به لحاظ سیاسی، هم حضوری کم و بیش فعال در حاکمیت سیاسی داشته‌اند، و هم هیچ‌گاه فرصت مخالفت با حاکمیت را از خود سلب نکرده است.

قزوینی در کتاب **النقض** بنابر مستندات تاریخی، سخن نویسنده **فضائح الروافض** در مطرود و منزوی بودن شیعه را رد کرده، مدعی است شخصیت‌های شیعه امامیه - که از آنها با عنوان شیعه اصولیه (همان، ص ۹۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۵۶۸ و...) یاد کرده است - از منزلت اجتماعی و سیاسی والایی برخوردار بوده، در تغییرات سیاسی و اجتماعی جامعه نقش فعال و محقق^۱ داشته‌اند. قزوینی در ردّ ادعای نویسنده **فضائح الروافض**، توجه خلفای بنی‌العباس به شخصیت‌های شیعه را در موارد بسیاری گوشزد کرده است (همان، ص ۳۱).^۲

کتاب **النقض** در سال ۵۶۶ ق به درخواست سیدشرف‌الدین محمدبن علی مرتضی (همان، ص ۵ و ۶) نقیب شیعیان که از اعیان بانفوذ شهر ری بوده، در جواب **بعض**

۱. نقش‌های اجتماعی دو نوع‌اند: نقش محوّل و نقش محقق. نقش محوّل، از طرف جامعه و بر اساس هنجارهای اجتماعی موجود به فرد واگذار و محول می‌شود و فرد ناگزیر از آن است؛ مانند زن یا مرد بودن. نقش محقق یا اکتسابی، نقشی است که جامعه (بر اساس لیاقت و یا کارآیی) به فرد واگذار می‌کند و بر عهده او می‌گذارد؛ می‌توان آن را انتخاب و کسب کرد یا به‌چنگ آورد (ر.ک به: قرائی مقدم، ۱۳۸۲، ص ۲۶۸).

۲. برای نمونه: «آن دولت که بنی‌العباس را بود، هنوز بر آن قرار و قاعده است و امیران و ولایة اکنون عالم‌تر و زیرک‌ترند و همیشه تا بوده است، سادات و علما و رؤسا در حضرت خلافت و بارگاه سلاطین و پیش‌امرا موقّر و محترم و ممکن بوده‌اند و مقبول القول و مشارالیه، اکنون اُمرای و ولایة بر آن سنت و طریقه مرضیه می‌روند و تا به قیامت چنین باشد و آن که نتواند دید کور شود.»

فضائح الروافض نوشته شده است. نویسنده **فضائح الروافض** احتمالاً شهاب‌الدین شافعی رازی از بنی‌مشاط (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۳۰) بوده که نام خود را در کتاب قید نکرده است. قزوینی هم علی‌رغم اشاره‌ی ضمنی به دانستن نام مؤلف، ترجیح داده نام او را در کتاب **النقض** نیاورد. محتوای اصلی کتاب، عمدتاً بر محور عقاید کلامی شیعه است که قزوینی جمله به جمله مطالب مخالف را نقل کرده، پاسخ داده است. عبدالجلیل قزوینی در جواب، علاوه بر مسائل کلامی، به شهرهای شیعه‌نشین، علما و بزرگان شیعه و مقام و منزلت علمی، سیاسی و اجتماعی آنان، مراسم و آداب و رسوم شیعی، امیران صاحب‌نفوذ شیعه، اسماعیلیه، قرامطه، زیدیه و بسیاری مسائل دیگر مربوط به شیعیان، اشاره کرده است.

واکاوی نظری و شاخص‌یابی

شاخصه‌های پیگیری‌شده در این مقاله، با تلفیق نظریه‌ی گردش نخبگان «پاره تو» و تعاریف جامعه‌شناسانی چون وبر، موسکا و کولاینسکا از نخبه و تأثیرگذاری آنان بر کنش اجتماعی به دست آمده است. نخبگان اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه‌ی قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله‌ی تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا ایده‌ها، احساسات و هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش‌های تأثیرگذار در تاریخ جوامع، نقش‌های فعال و محقق‌ی ایفا می‌کنند؛ به عبارت دیگر نخبه فردی است که با برخورداری از استعدادها، ویژگی‌ها و یا صلاحیت‌های فردی، در شأنی از شئون قدرت اجتماعی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و...) مؤثر بوده، بالقوه امکان دخالت در تغییرات اجتماعی را دارد. برای بررسی و تشخیص جایگاه سیاسی و منزلت اجتماعی نخبگان شیعی مؤثر در حکومت‌ها در دوران مورد نظر، ابتدا مفهوم این کلمات و شاخص‌های ارزیابی آنان را مطرح و سپس مصادیق آنها را در کتاب **النقض** معرفی خواهیم نمود.

منزلت اجتماعی (social status)

منزلت از نظر لغوی، در فرهنگ معین به معنی مقام و درجه و حرمت و احترام آمده است. در جامعه‌شناسی گاهی معادل «Status»^۱ به معنی وضع اجتماعی و شأن و مقام و گاهی مترادف «Prestige»^۲ است که به حیثیت و میزان احترامی گفته می‌شود که دیگران برای یک فرد قائل‌اند و یا بلندمرتبگی، شرافت، محبوبیت و مقبولیت فردی در میان اجتماع است (نیک‌گهر، ۱۳۷۳ش، ص ۴۵).

از نظر پاره تو، نخبگان تنها به کسانی اطلاق می‌شود که دارای اقتدار^۳ یا قدرتی^۴ باشند و بالاترین امتیاز را در رشته فعالیت خویش به دست آورند (روشه، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۰-۱۲۱/ باتامور، ۱۳۷۷ش، ص ۵-۲). صف آرای و وجه تمایزی که پاره تو بین رتبه‌های برتر و واجد نمره بیست در هر حرفه و رتبه‌های پایین قائل می‌شود، عملاً

۱. وبر در آثارش از گروه‌های منزلتی و طبقه‌هایی که معمولاً منافع اقتصادی در ارزیابی آنها مؤثر است، نام برده است (راینهارد و بندیکس، ۱۳۸۲، ص ۹۸). پاره تو و کولابینسکو نیز در آثارشان درباره نخبگان و طبقات اجتماعی و منزلت نخبگان مباحثی مطرح نموده‌اند و آن را در بسیاری از موارد با میزان ثروت متناسب دانسته‌اند (Pareto, les vol. I, 1935, p.28)

2. Pars Dictionary.

۳. معنای اقتدار، بنا به توصیفی که «دارندروف» با الهام‌گرفتن از ماکس وبر آورده، چنین است: «اتوربته (اقتدار) عبارت است از: شانس و موقعیتی مبتنی بر نظامی خاص با محتوای معین که باعث اطاعت گروهی از مردم می‌گردد و بدین ترتیب اقتدار از قدرت متمایز می‌شود» (روشه، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰).

۴. قدرت (Power) را از نظر وبر چنین تعریف کرده‌اند: «موقعیتی که بازیگر اجتماعی در رابطه‌ای اجتماعی، علی‌رغم مقاومت‌ها و مشکلات موجود، چیزی را که می‌خواهد بتواند به دست آورد». قدرت مربوط به خود شخص است و می‌تواند با نیروی بدنی شخص، با استعداد و توانایی نیروی معنوی وی و یا همچنین با سمتی که دارد، در ارتباط باشد؛ در صورتی که اقتدار تنها و منحصرراً در ارتباط با سمت و یا نقشی است که فرد در یک سازمان اجتماعی بر عهده دارد (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۷۴/ روشه، همان، ص ۱۰۰).

جامعه را به دو دسته نخبگان (اعم از حکومتی و غیرحکومتی) و غیرنخبگان (توده‌های مردم در حرفه خود) تقسیم می‌کند. در ادبیات بومی ما اصطلاح «خواص و عوام» نیز می‌تواند نمایانگر چنین صف‌بندی‌هایی در لایه‌های اجتماع باشد. از نظر موقعیت سیاسی، نخبگانی که دارای استعداد و شمه سیاسی‌اند و توانسته‌اند در حوزه سیاست وارد شوند و سمت‌های مهم و کلیدی در اختیار گیرند و یا تأثیرگذاری کنند، مورد نظر هستند.

پاره تو، برگزیدگان حکومتی را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که حاکم‌اند و مستقیم یا غیرمستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند و عملاً قدرت را در دست دارند و نخبگان حکومتی غیرحاکم (منتظر یا به تعبیری پشت در) که در شرایط مناسب جای گروه حاکم را خواهند گرفت، و توده مردم یا غیرنخبگان که دنباله‌رو حاکمان خود هستند (برزگر، ۱۳۸۳، ص ۶۳).

پاره تو معتقد است: «نخبگان حاکم» که می‌توانند مستقیماً بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارند، طی یک دوره زمانی، گاه به طور عادی و گاه از طریق گرفتن اعضای جدیدی از قشرهای پایین‌تر جامعه، مناصب فرماندهی سیاسی را اشغال کرده‌اند و هیئت حاکمه، گاهی با داخل شدن گروه‌های اجتماعی جدید و گاه با جانشین شدن یک «گروه نخبه مخالف» به جای «گروه نخبه مستقر»، نظیر انقلاب‌ها، دستخوش تغییراتی می‌شود. جوهره و کنه انقلاب‌های سیاسی از نظر پاره تو، جابه‌جایی یک دسته از نخبگان جدید با نخبگان فرسوده‌ای است که استعداد و لیاقت‌های گذشته را برای استمرار حاکمیت خویش از کف داده‌اند (باتامور، همان، ص ۵۵-۸۲ / برزگر، همان، ص ۱۰).

نظر به اینکه تعریف نخبگان بر اساس دو ملاک اتوریته (اقتدار) و نفوذ (Influence)^۱ تفسیر می‌شود، به منظور طبقه‌بندی انواع نخبگان می‌توانیم از دو ملاک فوق، استفاده کنیم. ماکس وبر بر اساس این ملاک، از سه نوع حاکمیت (اقتدار) سخن به میان آورده است: حاکمیت سنتی، حاکمیت عقلایی - قانونی، و حاکمیت دینی (روشه، همان، ص ۱۲۰-۱۲۱). نخبگان ایدئولوژیکی یا کاریزمایی نقش آفرینان اصلی حاکمیت دینی هستند.^۲

از نظر پاره تو، هنجاری که با آن می‌توان نخبگان را تعریف و مصداقش را مشخص کرد، هنجاری جامعه‌شناختی و نه فلسفی یا اخلاقی است؛ بنابراین مراد از نخبگان، تقسیم آدم‌ها به آدم خوب یا بد نیست، بلکه نخبگان افرادی هستند که عملاً وجهی از قدرت را در دست دارند. در این میان، نخبگان ایدئولوژیکی اشخاص یا گروه‌هایی هستند که در اطراف ایدئولوژی معینی شکل گرفته، یا در به وجود آوردن ایدئولوژی خاصی سهیم‌اند؛ همچنین می‌توانیم اشخاص یا گروه‌هایی را در این رده‌بندی قرار دهیم که ایدئولوژی مشخصی اشاعه می‌دهند یا سخنگو و معرّف آن‌اند (همان، ص ۱۲۳). نخبگان کاریزمایی و نخبگان ایدئولوژیکی، لزوماً جزیی از نخبگان حاکم نیستند. اینها می‌توانند نخبگان صاحب‌نفوذ، ولی بدون اقتدار و حاکمیت رسمی باشند. در این مورد می‌توان از مخالفانی سخن راند که قدرت حاکم را نفی نموده یا مورد اعتراض قرار می‌دهند. اینها اغلب گروه‌هایی هستند که دگرگونی‌های ساختاری آینده

۱. در اصطلاح جامعه‌شناسی شامل توانایی ایجاد تغییر از طریق وسایل غیرمستقیم و نیز ظرفیت تأثیر یا تأثر نیروهای اجتماعی از قبیل هنجارها، انتظارات نقش و سایر شرایط شرکت در نهادهای اجتماعی و گروه‌های فرهنگی است (<http://sociology.Myblog.ir>).

۲. برای مطالعه بیشتر درباره نخبگان کاریزمایی و فرهمند، رک به: آثار وبر مانند دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، ص ۶۰-۶۵ و نیز کتاب‌هایی چون: علی محمد ولوی، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی و برزگر، تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران.

را سبب می‌شوند و موجب جهت‌گیری مجددی از کنش تاریخی می‌گردند و به دلیل منزلت اجتماعی بالایی که دارند، در تغییرات اجتماعی مؤثر واقع می‌شوند. مهم‌ترین شاخصهٔ نخبگان دارای منزلت اجتماعی، نقش‌داشتن و شرکت در تصمیم‌گیری‌های درون جامعه و نیز الگوسازی است (همان، ص ۱۲۴-۱۲۸). در این میان، قاعده هرم جامعه که اکثریت غیرنخبه در آن جای گرفته‌اند، غالباً در صحنه غایب‌اند، مگر آنکه از درون آن، اقشاری بتوانند به نوعی به طیف نخبگان موجود نفوذ کنند یا با تحرک طبقاتی، به مثابه «نخبگان نوظهور» جلوه‌گر شوند.^۱

نظریه پاره تو از آن جهت با شرایط سیاسی، اجتماعی جامعه ایران انطباق دارد که به بررسی مسئله دست به دست‌شدن قدرت میان «نخبگان» پرداخته است. این نظریه در ایران و جهان اسلام، از قدرت تبیین خوبی برخوردار است. رقابت قبیل‌های در دوران خلفای اموی و عباسی بین قبیله قریش و سایر قبایل، بین اعراب قحطانی و عدنانی (شمالی و جنوبی) بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه، رقابت میان تیره‌های درونی بنی‌هاشم، یعنی بنی‌عباس (عباسیان) و بنی‌علی (علویان) و جز آن، از نمونه‌هایی است که بر مبنای گردش نخبگان تحلیل‌شدنی است (برزگر، همان، ص ۶۳-۶۵).

با استناد به نظریهٔ گردش نخبگان پاره تو، می‌توان بزرگان شیعه را در دو دسته نخبگان حکومتی و نخبگان غیرحکومتی، مورد بررسی قرار داد.

احساس عمومی و قضاوت بعضی از نویسندگان، آن است که نخبگان شیعی در اقلیت بوده و در ساختار قدرت سیاسی و تغییرات اجتماعی حضور نداشته‌اند؛ اما در ادوار مختلف تاریخ اسلام، به قدرت‌رسیدن خاندان‌های نخبهٔ شیعی بی‌سابقه نیست؛^۲

۱. نمونه‌ای از آن را در سرگذشت فرزندان فقیر و هیزم‌شکن بویه ماهیگیر، مشاهده می‌کنیم که به حکومت در قلمرو وسیعی از ایران و جهان اسلام رسیدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۶۴).

۲. در تکمیل اطلاعات تاریخی، از نرم افزارهای مؤسسه علوم اسلامی کامپیوتری نور، چون «نورالسیره» و تطبیق‌دادن آن با منابع مکتوب استفاده شده است.

چون فاطمیون در مصر (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۶۹)، زیدیان و دیلمیان در طبرستان (همان، ج ۱، ص ۲۵۱ و ج ۴، ص ۱۵)، آل بویه در عراق (همان، ج ۲، ص ۴۹۰ و ج ۸، ص ۲۶۴/ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱، ص ۱۷۳) و ...

در بعد اجتماعی، با توجه به شاخص‌هایی که در تغییرات اجتماعی جوامع، ملاک تأثیرگذاری محسوب می‌شوند، بزرگانی از شیعه امامیه را معرفی خواهیم نمود که در زمره نخبگان جامعه و دارای منزلت بالای اجتماعی محسوب می‌شده‌اند و در تغییرات اجتماعی حضور فعال و محقق داشته‌اند. نخبگان با توجه به جاذبه‌ای که دارند، مورد تقلید قرار می‌گیرند و از این طریق بر جامعه تأثیر می‌گذارند (روشه، همان، ص ۱۲۶-۱۲۷). ثروت، شهرت و قدرت، شاخص‌های پایگاه اجتماعی دانسته شده است (قنادان، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳). بر اساس رویکرد دیگری، حیثیت، رجحان و مقبولیت از شاخصه‌های منزلت اجتماعی محسوب شده‌اند (ملوین، ۱۳۷۳، ص ۴۵).

در این مقاله، سعی در تلفیق شاخص‌های مطرح شده، بررسی آنها در نخبگان شیعه امامیه واجد این شاخص‌ها، با توجه به متن النقص است؛ لذا شاخص‌های نفوذ و منزلت اجتماعی نخبگان شیعی، در عناوین زیر بررسی خواهند شد:

- فرهنگ‌سازی: سطح تحصیلات و فعالیت‌های فرهنگی (ساختن کتابخانه، مدرسه، مسجد و...):

- شرکت در آبادانی و توسعه اجتماعی (راهسازی، حفر چاه و...):

- تأثیرگذاری در برقراری امنیت و عدالت اجتماعی؛

- اصالت خاندان و وابستگی به شخصیت‌های کاریزماتیک؛

- دخالت در تصمیم‌گیری‌ها و الگوسازی‌ها؛

- شهرت، مقبولیت؛

- ثروت و درآمد.

بنا به توضیحاتی که در واکاوی نظری، درباره نظریات مربوط به نخبگان داده شد، جایگاه سیاسی نخبگان شیعه با توجه به شاخص‌های زیر بررسی خواهد شد:

شاخص‌های موقعیت سیاسی:

- در اختیار داشتن اقتدار سیاسی (مانند سلطنت و یا وزارت)؛
- تصدی مناصب کلیدی در اداره حکومت (مانند نیابت سلطنت، خزانه‌داری، دبیری و...)
- دخالت در تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی و طرف مشورت حکام قرارداداشتن؛
- داشتن نیروی نظامی در اختیار به عنوان ضابط اجرای فرامین (سپاهی‌گری)؛
- تصدی مناصب قضایی.

موقعیت سیاسی نخبگان شیعه

در فاصله قرن‌های چهارم تا ششم هجری قمری، خصوصاً در دوره سلجوقیان سنی‌مذهب، تاریخ شاهد سختگیری بسیاری درباره شیعیان^۱ بوده است. علی‌رغم این موضوع، در همین دوره و به فاصله کوتاهی بعد از افول قدرت آل‌بویه شیعی، نخبگان شیعه در حکومت اسلامی، حضور مؤثری داشته‌اند. قزوینی به نقل از «مخالف»، نمونه‌هایی از آزار شیعیان را ذکر کرده، با مثال‌های متعددی نظر او را نقض کرده است (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۳۱ و ۳۴).

در روزگار سلطان سعید ملک‌شاه ... در ری چه استخفاف‌ها برفت بر ارضیان و همه را بر منبرها بردند که ایمان بیاری... (همان، ص ۴۱) و در عهد سلطان محمود

۱. سختگیری حکومت بر نخبگان شیعه، مانند شیخ الطائفه، شیخ طوسی و اجبار وی به ترک بغداد و سوزاندن کتابخانه‌اش یا تبعید شیخ مفید از بغداد و نمونه‌هایی از قتل و صلب شیعیان، در کتاب النقض از قول مخالف آمده و در تواریخ نیز شواهد بسیاری ذکر شده است (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۳۱/ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۳۰۷/ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷۳۸ و ج ۳، صص ۶۸۱ و ۷۱۸).

غازی چه رفت از قتل و صلب و روی علمای رفض سیاه کردن و منبرها بشکستن و از مجلس داشتتشان منع کردن و هر وقت جمعی را می آورند دستارها در گردن کرده که اینان دستها در نماز فرو گذاشته اند... (همان، ص ۴۲).

قزوینی، در عین پذیرفتن واقعیت تاریخی برخی از سختگیری‌ها، به توجیه رفتار سلطان محمود غزنوی و سایر سلاطین معروف به تعصبات ضدشیعی، پرداخته، رفتار آنان را ناشی از اقتضای قاعده ملک و تقریر سلطنت می‌داند و نه اعتقاد محض به بطلان مذهب خاص؛ به‌ویژه آنکه این عقوبت‌ها دامن بزرگان همه مذاهب را گرفته، به گروه خاصی منحصر نشده است (همان، ص ۴۳).

علی‌رغم مطالبی از این دست، حضور نخبگان شیعه در مقام سلطنت، وزارت، امارت، فرماندهی سپاه، دبیری و قضاوت (شاخصه‌های موقعیت سیاسی)، روی دیگر سکه‌ای است که اقتدار نخبگان شیعه را در عرصه سیاست و حکومت، نشان می‌دهد؛ چه اینکه در دوران اقتدار افرادی چون نظام‌الملک که به تعصب در سنی‌گری و تعقیب مخالفان مشهور است، نفوذ دیوانسالاران شیعی در دستگاه خلافت، امری بارز و مشهود بوده است (همان، صص ۳۲، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۱۴ و ۳۹۹).

نخبگان شیعی حکومتی

عبدالجلیل قزوینی در جواب مخالف، به مناسبت، امیران، وزیران، دبیران و قاضیان و صاحب‌منصبان مختلفی را نام برده که در دوره‌های مختلف در زمره حاکمان محسوب می‌شده‌اند و در رویدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه، نقش داشته‌اند؛ نیز اقتدار سیاسی آنان را متذکر شده است. بعضی از شخصیت‌های سیاسی شیعی مطرح شده در النقص به قرار زیر است:

ناصر اطروش (علویان طبرستان)

حکومت علویان طبرستان به خصوص ناصر کبیر را می‌توان نمونه‌ای از نخبگان شیعی حاکم و غلبه اقتدار کاریزماتیک نخبگان ایدئولوژیک دانست که در نفی مشروعیت خلافت عباسی و مبارزه با آنان، مدتی حکومت را در ناحیه دیلم و جبال به دست گرفتند و جنگ‌هایی نیز با سامانیان داشته‌اند.

ناصر کبیر یا ناصر اطروش^۱ (۳۰۱-۳۰۴ ق) (همان، ص ۲۳۴ / حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۰۱۷-۱۰۱۹ / ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۵۷ و ج ۴، ص ۳۳ / طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۰، ص ۱۴۹) در دیلمان و گرگان بعد از شهادت یحیی بن زید به دعوت پرداخت. بسیاری از نویسندگان او را زیدی می‌دانند، اما قزوینی تحت عنوان سلاطین و جهانبانان شیعی از او یاد نموده است. مردم دیلم و طبرستان به واسطه او اسلام را با گرایش شیعه پذیرفتند و در متون تاریخی به نیک‌سیرتی و عدالت و عمران و آبادانی شهرت دارد. ناصر کبیر علم‌دوست و طالب فضل و کمال بوده است. او بعد از در دست گرفتن حکومت، رعایت حال رعیت را می‌نمود و در گرفتن مالیات به گرفتن عشریه اکتفا می‌کرد. وی از اعقاب امام سجاد علیه السلام و جد مادری سید رضی و سید مرتضی است. او را عالم و زاهد و ادیب و شاعر و پادشاه جبال و دیلم دانسته‌اند و محدث قمی به واسطه کتاب‌هایی که او درباره امامت صغیر و انساب ائمه نوشته، او را از امامیه محسوب کرده است.^۲ با دقت به روایات تاریخی و گزارش قزوینی که مختصری از

۱. بیشتر مورخان گرایش اطروش و جانشینان او را شیعه زیدیه دانسته‌اند، اما قزوینی و محدث قمی او را جزء امامیه محسوب کرده‌اند.

۲. اطروش به معنای «کسی که نمی‌شنود» (لغتنامه دهخدا) از فرزندان امام زین‌العابدین بود. ابن‌اثیر، الکامل (ج ۶، ص ۴۸۰ و ج ۸، ص ۲۵) ابن‌خلدون در تاریخ (ج ۱، ص ۳۸۴ و ج ۲، ص ۵۷۰-۵۷۱، ج ۳، ص ۱۳ و ۲۹-۳۸ و باقی صفحات جلد سوم) نیز به این دولت و تاریخ آن پرداخته است (نیز ر.ک به: طبری، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۱۴۹، همان، ۱۳۷۵، ج ۱۵، ص ۶۷۸۲ / نرشخی، [بی‌تا]، ص ۳۱۷ / مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۳۲۳).

آن ذکر شد، شاخصه‌های منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی در ناصر اطروش به‌خوبی مشهود است.

شخصیت‌های بویبی

قزوینی از فرزندان بویه نام برده و به خیرات و عمارات و آبادانی‌های عضدالدوله دیلمی اشاره کرده است (قزوینی، همان، ص ۲۱۴ / حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۵۸۸-۵۹۹ / شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۲۳). علی عمادالدوله، حسن رکن‌الدوله و احمد معزالدوله سه برادر فقیر و هیزم‌شکن از پدری ماهیگیر (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۶۴ / الفخری، ۱۴۱۸، ص ۲۷۰) بودند که از سرداران سپاه ماکان‌بن کاکا شده، به تدریج مراحل مختلف کسب قدرت را طی نمودند؛ تا جایی که بر خلافت نیز مسلط شدند. به مقتضای حفظ اقتدار خویش، خلیفه‌ای را عزل و دیگری را نصب می‌نمودند^۱ و ۱۲۷ سال سلطنت کردند.^۲

اوج قدرت آل بویه در دوران عضدالدوله (۳۶۶ق-۳۷۲ق) بوده است. در دوران آل بویه، خلیفه مسئول مذهبی یا به گفته ابن‌ادریس، حق‌الله سنیان بود و فقیهان شیعه از صدوق تا مفید و مرتضی، مسئول حق‌الله شیعیان بودند و سیاست یا حق‌الناس همگان در اختیار اهل حل و عقد آل بویه بود که وزیرانشان آن را اداره می‌کردند (مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۵، ص ۳۳).

۱. برای مثال به دستور معزالدوله، المستکفی بالله از خلافت عزل و به چشمانش میل کشیده شد (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۲۳ / ابن‌خلدون، همان، ج ۴، ص ۳۰۰).
۲. ابن‌خلدون، همان، ج ۲، ص ۶۱۱ و ۶۵۰-۷۱۱ و ج ۳، صص ۱۲۸-۱۳۱، ۳۶۸-۳۹۸، ۵۳۱-۵۳۸ و ۶۰۲-۷۲۰ / زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۱۰۴ و ۲۳۹ / بلعمی، ۱۳۷۸، ص ۱۴ / ابن‌العبری، ۱۹۹۲م، صص ۴۳۶-۴۳۷ / ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰، صص ۲۷۰-۲۸۰ و ۳۷۸-۳۹۳ / ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۹۰ و ج ۲۰ و ۲۲ / ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱، ص ۲۹۵ / مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۴۸۸).

سلاطین آل بویه نمونه بارزی از نخبگان شیعی حکومتی قدرت‌مندی هستند که با تکیه بر مذهب شیعه و داعیه ترویج شعائر شیعی، از میان توده مردم برخاستند و حکومت را در اختیار گرفتند و خلافت را به صورت مقامی تشریفاتی و مطیع در آوردند.

خاندان مزید

خاندان مزید از قبایل عرب، از طایفه بنی‌اسدبن‌خزیمه ناشره (ابن‌اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۴۴۷/ ابن‌خلکان، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۵/ کحاله، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۳، ص ۱۱۶۷) در قرن چهارم هجری قمری در زمان معزالدوله قدرت یافتند. بیشتر مورخان به شیعه‌بودن آنها تصریح کرده‌اند (قزوینی، همان، ص ۱۲۵/ ابن‌کنیر، همان، ج ۱۲، ص ۶۳/ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۳۳). از حاکمان بنی‌مزید می‌توان نورالدوله دبیس، بهاءالدین منصور و سیف‌الدوله صدقه (قزوینی، همان، ص ۱۲۵-۱۲۶/ زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۷، ص ۲۱۲) را نام برد.

ابوالحسن علی‌بن‌مزید به فرمان وزیر ابومحمد مهلبی، مأمور حفاظت و سیادت بر شهر «سورا» در عراق و اطراف آن شد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۲۰۷/ زرکلی، همان، ج ۵، ص ۲۲) و پس از آن به چنان قدرتی رسید که در اختلافات امرا و حکام شهرهای دیگر مداخله کرده، در عزل و نصب و حمایت از آنان و یا شفاعت مغضوبان نزد سلطان، کلامش مؤثر شنیده شده بود^۱ (ابن‌اثیر، همان، ج ۹، صص ۱۳۴ و ۲۰۸/ ابن‌جوزی، همان، ج ۹، ص ۱۰۰). از سلطان‌الدوله خلعت دریافت کرد (ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۲۴۲) و در بعضی از جنگ‌ها، حکومت از آنان کمک نظامی می‌گرفت.^۲

۱. برای مثال در آشوبی که در بغداد بین شیعه و سنی روی داد، شیخ مفید از بغداد تبعید شد که با شفاعت ابن‌مزید به بغداد بازگشت.

۲. جنگ با راهزنان بنی‌خفاجه از آن جمله است (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۳۶/ ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۱۴۴).

دبیس تا سال ۴۷۴ قمری به مدت ۶۶ سال حکومت کرد (ابن‌اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۲۱/ زرکلی، همان، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷). جانشین او بهاءالدین منصور با خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی مراودات دوستانه داشت و از خلیفه، خلعت امارت دریافت کرد و در لشکرکشی‌ها، آنان را همراهی می‌نمود (ابن‌اثیر، همان، ص ۱۵۰). بعد از او سیف‌الدوله صدقه، قدرتمندترین امیر خاندان مزید بود که به او لقب ملک عرب، امیر حله و بادیه عراق، داده بودند. وی از ملک‌شاه خلعت دریافت کرد و خلیفه و سلطان در آشوب‌ها و درگیری‌ها، خود را نیازمند کمک نظامی او می‌دیدند. ثروت بسیار، سخاوت، بلندطبعی و جوانمردی، از خصایص زبانزد او بود. وی شهر حله را در سال ۴۹۵ قمری بین کوفه و بغداد برپا نمود و کوفه و هیت و واسط و بصره را نیز تصرف کرد و مدتی آنها را در اختیار داشت.^۱

شاخصه‌های اقتدار و نفوذ سیاسی و منزلت اجتماعی این خاندان در سطور بالا به‌خوبی مشهود است. قدرت خاندان مزید اگرچه با مرگ سیف‌الدوله کاستی یافت، اما همچنان حاکمیت حله در دست آنان بود. علی‌رغم ارتباطات خویشاوندی و دوستانه با سلاطین سلجوقی و خلفا، درگیری با آنان بر سر پناه‌دادن و یا حمایت از رقیبان مدعی و رقابت‌های درون‌خاندانی، موجب تضعیف و در نهایت سقوط خاندان مزید و قتل و اخراج بنی‌اسد از حله، آن هم به دست امیر یزدن شیعی شد (ابن‌جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۳۹۲/ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱۱، صص ۱۵۲ و ۲۹۶-۲۹۷).

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک به: قزوینی، همان، ص ۴۷۱/ زرکلی، همان، ج ۲، ص ۳۳۶ و ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۳/ حموی، همان، ج ۲، ص ۲۹۴/ مسکویه، همان، ج ۷، ص ۱۸ و ۳۰۹/ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱۰، صص ۱۳۴-۱۳۵، ۳۰۸، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۰ و ۴۴۸-۴۴۹/ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۹، صص ۶۰۳-۶۰۴، ج ۱۰، ص ۷۸، ج ۱۴، ص ۶۳۵، ج ۱۷، ص ۱۵/ ابن‌کثیر، همان، ج ۱۲، صص ۶، ۶۳، ۹۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۸۲ و ۲۰۹، ج ۱۳، ص ۷۴/ ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۵۴۶-۶۰۳).

زرکلی در الاعلام، امیران مزیدی را با صفت شجاعت، هیبت، فضل دوستی و عارف به ادب و شعر یاد کرده است (زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۷، ص ۲۹۹، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷ و ج ۳، ص ۳۴۸).

وزیران معروف شیعه

صاحب‌بن‌عباد (۳۲۶-۳۸۵ق)

ابوالقاسم اسماعیل بن‌عباد ملقب به صاحب و مشهور به صاحب‌بن‌عباد به سال ۳۲۶ ق در اصفهان دیده به جهان گشود (ابن‌خلکان، همان، ج ۱، ص ۲۰۶). صاحب در دانش‌هایی چون علوم قرآن و تفسیر، حدیث، کلام، لغت، نحو، عروض، نقد ادبی، تاریخ و طب تسلط و تبخّر داشت (حموی، ۱۹۹۵م، ج ۶، ص ۲۵۲ و ۲۷۸). هنگامی که صاحب به مقام وزارت رسید، در صدد اصلاح امور برآمد و در اوّلین گام، بدعت‌های ناپسند و رسوم ظالمانه را برانداخت. او در اجرای عدالت و رفع ستم از مردم بسیار کوشا بود. وی مرمت و بازسازی ویرانی‌ها و آبادساختن شهرها، و بنای آثار نیک را نیز مورد عنایت قرار می‌داد که می‌توان از رونق‌یافتن شهرهای قم، اصفهان، قزوین و کاشان یاد کرد. لقب او «کافی الکفاه» بود و در دولت آل بویه نزدیک به بیست سال با اقتدار وزیر بود.

قزوینی از او به بزرگی و فضل و عدل و علم یاد کرده است و کتابخانه عظیم و تألیفات او را می‌ستاید که از آن جمله کتابی درباره امامت دوازده معصوم است^۱ (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۲۱۷ و ۶۰۰ / حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۲، تعلیقه ۹۶، صص ۶۶۵، ۶۷۶ و ۸۰۲). در مورد اهل علم، سخی و بزرگوار بود و به عمران و آبادی شهرها توجه داشت. به

۱. شیعه‌بودن صاحب بن‌عباد بر مبنای قضاوت قزوینی مورد نظر است. یکی از ملاک‌های او همین کتاب است، و مباحثی که درباره اعتزال او از دید دیگر نویسندگان مطرح است، در محدوده این پژوهش نیست.

فضل، دانش و جمع‌آوری آثار علما، فضلا و شعرا بسیار علاقه‌مند بود و کتابخانه مهمی در ری داشت که از انواع کتب نفیس و نادر تشکیل می‌یافت و چهارصد شتر، بار آن را جابه‌جا می‌کردند (قزوینی، همان، ص ۱۸). ابن خلکان، یاقوت حموی و ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب **الآغانی** در آثار خود، از او و کتابخانه‌اش به بزرگی یاد کرده‌اند.

صاحب‌بن‌عباد، نمونه بارز نخبگانی بود که توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه تحت سیطره‌اش را با فعالیت سیاسی همراه نموده، غالب شاخصه‌های قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی را دارا بود (ابن‌خلدون، همان، ج ۴، ص ۶۲۰/ ابن‌کثیر، همان، ج ۱، صص ۲۹۷ و ۳۱۴/ ابن‌عماد حنبلی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، صص ۲۹۳ و ۴۴۹)

ابن فرات

وزارت ابوالحسن فرات در زمان خلیفه مقتدر بود که سه بار به وزارت رسید و عزل شد و بعد از هر عزلی، اموال بسیاری از او مصادره گردید و بعد از چندی مجدداً به سر کار برگردانده شد. تسلط او بر امور چنان بود که خلیفه خود را ناگزیر به بهره‌گیری از نظریات او در اداره حکومت می‌دید تا آنکه در سومین عزل به همراه پسرش محسن، به اصرار مخالفانش و به دستور خلیفه کشته شد. از متون تاریخی چنین برمی‌آید که علت اصلی عزل و نصب‌های مکرر، جدای از رقابت صاحب‌منصبان و بدگویی آنها، مسائل مالی بوده است.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک به: قزوینی، همان، صص ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۲۱۷، ۳۸۴ و ۳۸۶/ ارموی، همان، ج ۱، صص ۴۶۷-۴۷۰/ مسکویه، همان، ج ۵، صص ۵۲، ۲۸، ۵۵، ۷۱، ۹۵، ۱۵۳ و ۲۰۴/ ابن طقطقی، ۱۳۶۰، صص ۲۵۹-۲۷۵/ ابن‌اثیر، ج ۵، صص ۵۰۸، ج ۸، صص ۶۳، ۶۸ و ۹۸، ۱۱۰-۱۵۴.

به جز افراد مذکور، قزوینی تعدادی از امیران و وزیران و سپاهیان شیعی را نام برده که به دست ملاحده کشته شده‌اند و در خلافت عباسی و دربار سلاطین سلجوقی نقش کلیدی داشته‌اند:

رئیس و مقتدای شیعه سید فخرالدین بن شمس‌الدین الحسینی... و قاضی القضاة سعید عمادالدین الحسن استرآبادی (قزوینی، همان، ص ۱۱۵)، مجدالملک ابوالفضل اسعدبن محمد براوستانی قمی (همان، ص ۱۱۷ / حسینی ارموی، ج ۱، ص ۲۶۲، تعلیقه ۵۳ و ۵۴)، وزیر سلطان برکیارق پسر ملکشاه، وزیر مقتدر و نیکوکار و خیر که به تهمت و فشار اطرافیان سلطان توسط سپاهیان به قتل رسید. همین‌طور زین‌الملک و سعدالملک (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰)، امیر ابوالفوارس و امیر سیف‌الدوله حمدانی و خواجه امام ناصرالدین ابواسماعیل حمدانی...؛ و این حمدانیان همه پادشاه و عالم و عادل و شیعی بوده‌اند (همان، ص ۱۲۵-۱۲۹). ... آن خواجه شهید معین‌الدین کاشی چون وزیر سلطان اعظم سنجر شد، ... راه‌ها بر ملاحده بیست و بر ایشان باج‌های سنگین نهاد... و به تیغ ملاحده کشته آمد آخر نه شیعی بود؟! و سید منتهی جرجانی... (همان، باورقی، صص ۱۲۹ و ۱۳۱) و ... دهخدا فخرآور هشترودی (همان، ص ۱۲۹، ج ۱، ص ۳۲۵، تعلیقه ۶۳).

وصف او با نام شاه غازی، نشان می‌دهد مجاهد در راه دین و سپاهی بوده است. کمال‌الدین محمدخازن که ابتدا خزانه‌دار سنجر و سپس وزیر سلطان مسعود شد و به دست امرای او در زنجان به قتل رسید (همان، ص ۱۳۰)، از دیگر افراد این دسته است. عبدالجلیل قزوینی، نخبگان شیعه را در هر شغل و پیشه و کسوت (امیری، وزیری، قضاوت، علم و...) نام برده، به احتجاج با مخالف پرداخته است. به تبع مناصب سیاسی و اجتماعی که این افراد داشته‌اند، آبادانی و عمران شهرها و مساجد و امکان زیارتی و فعالیت‌های علمی و جنگ و جهاد با عوامل ناامنی و بی‌ثباتی جامعه نیز به آنها منتسب بوده است که به صورت فهرست‌وار از همه اصناف نام برده است.

تاریخ شیعه با فراز و نشیب‌های پی‌درپی دست به گریبان بوده و هرگاه عرصه بر آنها تنگ‌تر می‌شده، حداقل مقام نخبگان شیعه، دبیری و اداره مدارس و مساجد و برگزاری جلسات وعظ و خطابه و تدریس بوده است که با کمترین مجالی مجدداً به عرصه سیاست و قدرت وارد شده، در کسوت مشاور، وزیر یا امیر، نقش آفرینی کرده‌اند.

نخبگان شیعه غیرحکومتی

ابتدا به معرفی بعضی از خاندان‌های نخبه‌پرور شیعه امامیه می‌پردازیم:

اشعریان قم

قزوینی در ذکر شهرهای شیعه‌نشین، بارها از قم یاد کرده است.^۱ اشعریان از قبایل قحطانی یمن (ابن سعد، ۱۴۱ق، ج ۴، ص ۲۴۶) و قومی جنگاور و سلحشور بودند. پس از فتوحاتشان در ایران، در کوفه مستقر شدند و نقش برجسته‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی عراق ایفا کردند. این نقش غالباً در دشمنی با آل امیه و آل زبیر بود؛ از این رو حجّاج، باعث مهاجرت آنان به قم شد. اطلاع دقیقی از زمان شیعه‌شدن اشعریان در دست نیست. در قم آشکارا به مذهب امامیه تظاهر می‌کردند. ایشان در توسعه و آبادانی شهر، تلاشی وافر داشتند. یاقوت به توسعه شهر توسط اشعریان اشاره کرده است (حموی، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۴۵۰). به دلیل درگیری بسیار با حکومت مرکزی، دوره درخشش علمی و فقهی دو قرنۀ آنان در قرن چهارم رو به افول نهاد. از مجموع ۸۳ نفر محدث اشعری، هفت نفر در قرن چهارم می‌زیسته‌اند. مکتب حدیثی قم به شدت متأثر از شیعه امامیه بود و نسبت به غالی‌گری در حد افراطی واکنش شدید نشان می‌دادند (همان، ص ۱۷۶-۱۷۷).

۱. قزوینی، در تمامی صفحات ذیل به شیعه‌بودن اهالی قم و حضور بزرگان عالم شیعی اشاره دارد، ولی به طور مشخص از اشعری‌ها نامی نیاورده است: ۱۹۴، ۸۱-۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۵۲، ۳۰۵، ۳۶۴، ۴۳۷، ۴۵۳ و ۴۵۹.

خاندان نوبختی

نوبختیان (قزوینی، همان، ص ۲۴) در شمار خاندان‌های اصیل ایرانی‌تبارند که از اواخر قرن اول تا اوایل قرن پنجم هجری می‌زیسته‌اند. نوبخت پیش از اسلام آوردن زردشتی بوده، به دست منصور، دومین خلیفه عباسی اسلام آورد و از منجمان برجسته دربار و ندیمان منصور شد (حموی، همان، ص ۱۸۲-۱۸۳). فرزندان نوبخت از عالمان، ادیبان و فرهیختگان بودند و تأثیر بسزایی در شکوفایی و توسعه فرهنگ اسلامی داشته‌اند. فضل‌بن‌سهل ذو‌الریاستین وزیر مأمون بود (قزوینی، همان، صص ۱۸۴ و ۲۱۷) «و از متبحران علمای متأخران چون نوبختیان چهل مرد همه مصنف که تألیف کتاب الآراء و الدیانات کرده‌اند...» (همان، ص ۲۹۰ / حسینی ارموی، همان، ج ۱، ص ۴۶۰).

اینکه چه وقت خاندان نوبختی شیعه شدند معلوم نیست و در خدمت خلیفه‌بودن، شاهی بر عدم تشیع آنان نیست؛ زیرا مجموعه افراد این خاندان، در سطح عالی حکومتی و به ظاهر در خدمت خلفا بودند و شیخ مفید همگی آنان را شیعه می‌خواند. نوبختیان پس از غیبت امام، به عقل‌گرایی روی آوردند؛ در حدی که شیخ مفید عقل‌گرا، آنها را افراطی دانسته، در کتاب *اوائل المقالات* خود، به این موضوع نیز پرداخته است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، صص ۶۴، ۶۵ و ۶۹).

میان این خاندان با دیگر خاندان‌های شیعی، چون بابویه و اشعریان نیز در جهت گسترش فرهنگ شیعی تبادل و تعامل وجود داشته است (حسینی ارموی، همان، ص ۱۹۰ و نیز ص ۱۸۵). ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسماعیل نوبختی (م ۳۱۱ق) در دستگاه عباسی نفوذ و مناصب بالایی داشت که نزدیک به مقام وزارت بود. کاتب و شاعری بلیغ بوده، تصانیف بسیاری در حقانیت شیعه و رد مخالفان داشته است. ریاست شیعیان بغداد نیز به عهده او بود. خاندان نوبختی از عالمان و کاتبان و مصنفان بزرگ، و به شجاعت و مهارت در سوارکاری معروف بوده‌اند و در دوره وزارت ابن‌فرات نیز از شوکت و عزت برخوردار بودند (همان، ص ۱۹۸). از دیگر بزرگان این خاندان، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (م

منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه امامیه در قرون چهارم تا ششم قمری بر اساس گزارش کتاب النقص □ ۱۲۳

۳۲۶ق) نایب سوم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده است (قزوینی، همان، صص ۸۰، ۸۴ و ۸۶ / حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۱، تعلیقه ۴۲، صص ۲۰۶-۲۲۶ / مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۱ / امین، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۳۵، ج ۲، صص ۹۴ و ۱۳۶، ج ۳، ص ۳۸۴).

خاندان بابویه

آل بابویه (قزوینی، همان، صص ۲۸ و ۱۴۴ / حسینی ارموی، ج ۱، ص ۱۰۳ ش ۲۴) از خاندان‌های معروف شیعه امامیه‌اند که از سده دوم تا ششم هجری در قم و ری درخشانند. نخستین آنان، علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری و آخرین آنان شیخ منتجب‌الدین، نویسنده کتاب فهرست بوده است. خاندان شیخ صدوق با خاندان نوبختی و نایب سوم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در ارتباط بودند و از خاندان بانفوذ شهر قم محسوب می‌شدند (مسکویه، همان، ص ۱۸۶). بر خلاف نوبختیان که گرایش فکری و عقلی داشتند، خاندان بابویه به داشتن مشرب حدیثی و فقهی مشهورند. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی مرجع امامیه، من لا یحضره الفقیه نوشته شیخ صدوق است. از بزرگان این خاندان که قزوینی از آنها یاد کرده است، حسن بن حسین بن بابویه، معروف به حسکا و ملقب به شمس‌الاسلام، ساکن ری بوده که در ساخت مدارس شیعی، از او نام برده است (قزوینی، همان، صص ۳۴، ۳۸، ۲۰۹ و ۲۱۰ / حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه ۲۴، حسکا و ابوطالب، ص ۱۴۶-۱۵۰).

وی خاندان بابویه را از نخبگان فرهنگی و غیرحکومتی شیعه دانست که در ارتباط با دولتمردان و دخالت در امور سیاسی، احتیاط و حزم بیشتری داشتند.

بررسی شاخصه‌های منزلت اجتماعی نخبگان شیعه

نخبگان شیعی در ساخت کتابخانه و مدرسه و مسجد بسیار فعال بودند. عبدالجلیل قزوینی در هر کدام از شاخص‌های نفوذ و منزلت اجتماعی و فرهنگی، مثال‌هایی زده و نام شخصیت‌هایی را آورده است که مطرح و مقبول بوده، در جامعه تأثیر مثبت

داشته‌اند. از همان ابتدای کتاب چندین کتابخانه بزرگ را نام برده که مؤسس آنها شیعه امامیه بوده‌اند (قزوینی، همان، ص ۱۸-۱۹).

کتابخانه نقیب‌النقبای ری، همان کتابخانه شریف‌الدین محمد است که شیخ عبدالجلیل قزوینی کتاب **النقض** را به امر او نگاشته است (حسینی ارموی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۶۱). ابوطاهر خاتونی ملقب به معین‌الدین و موفق نیز از بزرگان دولت سلجوقی در دوران سلطنت محمدبن ملک‌شاه سلجوقی بود که عماد کاتب در تاریخ سلاجقه نام این شخص را به طور مکرر آورده و مطالب او مبتنی بر یادداشت‌های انوشیروان بن خالد کاشانی وزیر معاصر و آشنا و همکار خاتونی (منظور الاجداد، ۱۳۸۳، ص ۱۵) بوده است، و شاید همین کتابخانه ساوه است که یاقوت در **معجم البلدان** درباره آن می‌گوید: «در دنیا کتابخانه‌ای بزرگ‌تر از آن وجود نداشت و چنین اطلاع یافتیم که مغول آن را سوختند» (حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴ / محدث، همان، ص ۶۳).

صاحب **فضائح الروافض** آورده است: «و به روزگار سلطان ملک‌شاه و سلطان محمد قدس الله روحهما گذاشتندی که اینان مدرسه و خانقاه سازند» (قزوینی، همان، ص ۳۳). در پاسخ، قزوینی، با نام‌بردن از شهرهای شیعه‌نشین، برای نمونه مدارس شیعی ری را که در عهد این سلاطین ساخته شده‌اند، فهرست کرده است:

- مدرسه بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیسکی رحمه الله علیه به کلاه‌دوزان...؛

- مدرسه شمس‌الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیک سرای

ایالت است... (قزوینی، همان، ص ۳۴)؛

- و دگر مدرسه‌ای میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کیسکی دارد که

آن را خانقاه زنان (یا ریان منسوب به ری) گویند و مصلحان درو مقیم باشند...؛

- و مدرسه‌ای به دروازه آهنین که منسوب باشد به سید زاهد بلفتوح...؛

- و مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده که بدان تکلف، مدرسه‌ای در هیچ طایفه‌ای نیست و سادات دارند... که در عهد این سلاطین ساخته شده‌اند (همان، ص ۳۵)؛

- مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهار صد مرد فقیه و متکلم در آن مدرسه، درس شریعت آموختند... همه به برکات شرف‌الدین مرتضی که مقدم سادات و شیعه است...؛

- مدرسه کوی فیروز، نه در عهد این سلاطین بنیاد کردند؟ (همان)

- مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروبندان که زیاده‌تر از دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند نه در عهد دولت سلطان محمد رحمة‌الله علیه کردند...؟!؛
- مدرسه شیخ حیدر مکی به در مصلحگاه ... همه با اشاره امثله سلاطین و به مدد نواب و شحنگان ایشان...؛

- خانقاه امیراقبالی ... خانقاه علی عثمان که پیوسته منزل سادات عالم زاهد و متدین بود... (همان، ص ۳۶).

«و بیرون از اینکه شرح داده آمد، در ری چند مدرسه معمور هست... که در عهد این سلاطین کرده‌اند که خواجه اشارت کرده است «شیعه مدرسه نیارستند کردن» و مساجد و منابر سادات شیعه را خود حدی نیست از بزرگ و کوچک...» (همان، ص ۳۷).
در ادامه کتاب در پاسخ مخالف که مقام علمی و فقهی و اجتهاد شیعیان را انکار کرده است (همان، ص ۳۹)، عالمان بزرگ و کتاب‌های مهم شیعه در فقه و اصول را نام برده است (همان، ص ۳۸).

قزوینی، سید مرتضی در بغداد و چهارصد شاگرد فاضل متبحر او را در عهد خلفای عباسی، شاهد آورده است (همان، ص ۳۹) و بعد شیخ مفید (ابوعبدالله محمدبن نعمان حارثی عکبری بغدادی، مشهور به ابن‌المعلم متکلم شیعی (۳۳۶-۴۱۳ ق) از جمله شاگردان او

می‌توان سیدمرتضی علم‌الهدی (م ۴۳۶ق)، سیدرضی (م ۴۰۶ق)، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و... اشاره کرد (صابری، ص ۲۳۹-۲۴۰). به نقل از: الفهرست طوسی و سیراعلام النبلاء ذهبی) و شاگردان و تصنیفات او، و دیگر شیخ کبیر بوجعفر بابویه (قزوینی، همان، ص ۲۳۶) و نوبختیان و محمدبن‌شاذان که فضل ایشان در جهان ظاهر است و ذوالفخرین مرتضی قمی (همان، ص ۲۴۴) که فضلالی عالم را از خطب و تصانیف او سرمایه است و شیخ ابوجعفر طوسی (همان، ص ۲۴۸) و ابویعلی سالار و ابن‌برّاج و... خواجه بوجعفر دوریستی و ابوالفرج حمدانی و الحسین‌بن‌المظفر الحمدانی و خواجه مفید عبدالجبار رازی و فقیه امیرکا قزوینی و... و خواجه امام ابوالفتوح عالم که مصنف بیست مجلد است از تفسیر قرآن و... (همان، ص ۴۰).

عبدالجلیل قزوینی در این قسمت، افراد بسیاری از بزرگان و عالمان و مؤلفان و فقهای معروف شیعی را نام برده، ثابت کرده است: «... شیعه را هم مدرسه بوده است و هم مدرس و هم فقیه و هم فقه...» (همان، ص ۴۱).

یکی از معیارهایی که از نشانه‌های شرکت فعال در کنش اجتماعی است، مقبول‌بودن در میان مردم و نیز دیگر برگزیدگان است. مخالف ادعا کرده است: «در جهان هرگز رافضی‌ای نبوده است که او را در دین و در دولت قدری یا قدمی یا جاهی یا منزلتی یا حرمتی یا نامی بوده است» (قزوینی، همان، ص ۳۱).

قزوینی در ردّ سخن مخالف که مدعی است شیعه از نظر خلفا و امرا ذلیل و زبون بوده و خوار شده است، تعدادی از بزرگان صاحب‌نفوذ شیعه را معرفی نمود، مقبولیت آنان را به رخ رقیب کشیده است و سخنان مخالف را طعن و سرزنشِ خلفایی می‌داند که با نخبگان شیعه تعامل داشته‌اند. وی در چند صفحه، فقط بزرگان فرهنگ‌ساز شیعه و مؤلفان و مدرسان را نام برده که شرح مدارس شیعی و کتابخانه‌ها و بزرگان و علمای شیعی بنابر نام‌هایی که قزوینی آورده است، علاوه بر آنکه در تعلیقاتِ النقص (محدّث ارموی) آمده، در کتاب‌های بسیار دیگری نیز شرح داده شده است.

قزوینی در پاسخ، از حضرت ابراهیم و لقب شیعه‌دادن به یارانش آغاز می‌کند و اینکه پیروان و یاران حضرت علی علیه السلام و شیعیان اولیه، جزء برترین صحابه و مسلمانان نامدار، چون ابوذر، سلمان، عمار، مقداد و... بوده‌اند و در عهد هر امامی نیز پیروان آنان بسیار محقق و معتمد بوده‌اند (همان، صص ۱۴۴ و ۲۰۷-۲۱۳). وی افراد بسیاری از نخبگان فرهنگی شیعه را نام می‌برد و قدر و مقام و منزلت اجتماعی و علمی و فقهی آنان را یادآوری می‌کند (همان، صص ۱۴۵، ۲۲۵، ۲۲۶ و ۲۳۳). مخالف ادعا کرده است: «این جماعت را بدین و اسلام لقب ننوشتندی... و علمای شیعه را از مجالس منع کردند...».

قزوینی در پاسخ، لقب‌های نخبگان شیعه را ذکر کرده است و کافی الکفاه، باقر، صادق، رضا، علم الهدی، ذوالفخرین، ذوالمجدین و مانند آنها را مثال آورده است (همان، صص ۳۲، ۳۳، ۴۲ و ۴۳).

قزوینی معتقد است بعضی از سختگیری‌های سلاطین و اُمرا برای جلوگیری از آشوب و فتنه در میان مردم، رویدادهایی طبیعی و اقتضای جوامع بوده است که شامل همه مذاهب می‌شده و باعث شده است تا در مواقعی، مجالس درس بزرگان شیعه را لغو کنند.

«... ما بیان کردیم که شیعه را هم در دین و هم در دنیا قدری و منزلتی بوده است به دلالات و حجّت...» (همان، ص ۲۳۳).

محدّث ارموی در **تعلیقات النقص** در توضیح هر یک از شخصیت‌هایی که ذکر شد، با تکیه بر تذکره‌ها و آثار علمی و ادبی و منابع تاریخی، زندگی آنان را توضیح داده است؛ به‌ویژه در تعلیقه ۲۹، ۳۰، ۸۷، ۸۸، ۱۰۱ و... .

شواهد تاریخی نشان می‌دهند با وجود فراز و نشیب‌هایی که شیعیان در رویارویی با حاکمیت سیاسی شاهد آن بوده‌اند و درگیری‌های گاه و بی‌گاه با اهل سنت - که قدرت اجتماعی و سیاسی را در دست داشته‌اند - نخبگان شیعی در زمینه‌ها و

شاخه‌های مختلف علمی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، علی‌رغم بعضی مخالفت‌ها، از درجهٔ مقبولیت بالایی برخوردار بوده‌اند.

شاخصهٔ دیگری که از نظر قزوینی نیز جزء معیارهای منزلت اجتماعی است، اصل و نسب و شرافت خاندان نخبگان در بین مردم است، و از عوامل الگوسازی در جامعه محسوب می‌شود. مخالف شیعه گفته است: «و دین به نسبت نیست و آن گبرکان بودند که ملک به نسبت داشتند...».

در پاسخ، قزوینی آورده است: از نظر علمای اسلام، ملاک، برتری تقواست، اما اگر فرد مؤمنی شریف نسب هم باشد، بر دیگر مؤمنان ترجیح خواهد داشت. او از قرآن کریم شاهد آورده است:

... و اگر کور نیست از قرآن برخواند... که وارث آدم عَلَيْهِ السَّلَام شایسته است؛ چون استحقاق و اهلیت دارد... و وارث نوح سام است، دون کنعان ... و وارث زکریا یحیی است... و امثال اینکه هست و این انبیا را علیهم السلام هم صحابه بوده‌اند هم یاوران هم خدمتکاران، و هم چاکران مؤمن مصلح و این کار با وجود فرزند و برادر بدیشان نرسید. خواجه مجتهد می‌بایست که آن اعتراض بر خدای تعالی کند... (همان، ص ۴۵-۴۸).

از این جملات بر می‌آید که عالمان و زاهدان و بزرگان شیعی، هم به سبب استعداد، لیاقت و شایستگی و هم به سبب نسبت‌داشتن با ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام، از مرتبه‌ای بالاتر در بین مؤمنان برخوردار بوده‌اند (نخبگان کاریزمایی) و احترام سادات به واسطهٔ شرافت نسب و وابستگی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هنوز هم از عوامل منزلت اجتماعی و مایهٔ عزت و احترام در بین مردم است و خاندان رسالت و اهل بیت نبوت در طی قرون متمادی، اهمیت و احترام خود را حفظ کرده‌اند اکثر بزرگان شیعه در هر زمان، به نوعی به سادات آن دوره مرتبط بوده‌اند. بنی‌عباس نیز با ادعای نسبت‌داشتن با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکم شدند.

قزوینی در ادامه تأکید می‌کند: منظور از خویشان شایسته، هر کسی نیست و امامت و خلافت به صرف نسبت درست نیست، اما منسوبان شایسته، بهتر از دیگران

هستند و شایستگی امامت به واسطه عصمت و نص و وصیت و علم است (همان، صص ۴۹، ۵۰ و ۵۱).

شاخص بعدی، ثروت و درآمد است. صاحب‌بن‌عباد و مال و دارایی او و تعداد زیاد کتاب‌هایش که چهارصد شتر لازم داشتند، پیشتر ذکر شد. ابوالحسن فرات نیز در کتاب النقص از قول مخالف، اینگونه معرفی شده است:

مال بی‌قیاس بلحسن فرات را در کتاب‌ها شرح‌هاست تا بدان حدّ که به یک دفعه او را مصادره کردند، دوازده بار هزار هزار دینار از وی گرفتند برقرار، بیرون از آنکه از سرهایش به غارت بر گرفتند... درین پنج سال که او وزیر بود، سه بار همچنین مصادره‌اش می‌کردند و سرهایش به غارت می‌دادند و باز خلعتش می‌دادند و باز سروکارش می‌فرستادند (همان، صص ۸۴-۸۸).

همچنین ابوالفضل عمید که در دوره وزارتش سیصد برده آزاد کرده بود و املاک فراوانی در عراق به وی منسوب بوده است (همان، صص ۲۱۷ و نمونه‌های بسیار دیگر در صفحات کتاب، از آن جمله: صص ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۲۵)، از آن جمله است.

در وصف مجدالملک براوستانی نیز جایی که وصف خیرات و احسان او را نموده، بدیهی است قدرت و ثروت و درآمد او را ستوده است (همان، صص ۸۹ و ۱۲۰)، و بعد از آنکه به دلیل بدگویی حسودان و به غوغای لشکر کشته شد، برادرش ائیرالملک ابوالمجد سعدبن محمدبن موسی را به دستور سلطان، عزیز و گرامی داشتند و مال فراوان بخشیدند (همان، صص ۱۲۱). همچنین اموال فراوانی در مصارف خمس و زکات و صدقات (همان، صص ۱۹۶) در اختیار عالمان شیعه بوده است.

در دنباله کتاب و در پاسخ مخالف، قزوینی کسانی را که شیعه دانسته‌اند، اما قرامطی یا اسماعیلی و یا غالی بوده‌اند، نام بعضی را آورده و ایشان را رد کرده است؛ بعضی را هم به کتاب غرر سید مرتضی حواله داده است که بددینان و مشبهان را معرفی کرده است (همان، صص ۱۹۰).

شاخص بعدی، مشارکت در آبادانی و توسعه شهرهاست:

معلوم است که در شهر قم که همه شیعت‌اند، آثار اسلام و اشعار دین و قوت اعتقاد چون باشد از جوامع که بلفضل عراقی کرده است بیرون شهر و آنچه کمال ثابت کرده است در میان شهر و مقصوره‌های با زینت و منبرهای باتکلف و منارهای رفیع و کراسی علما و نوبت عقود مجالس و کتابخانه‌های مملو از کتب طوایف، و مدرسه‌های معروف چون مدرسه سعد صلب و مدرسه ائیرالملک و مدرسه شهید سید عزالدین مرتضی.... و مدرسه سیدامام زین‌الدین امیره شرفشاه که قاضی و حاکم است و... (همان، ص ۱۹۵).

به همین ترتیب، قزوینی مدارس، مجالس، مساجد و سایر آثار عمران و آبادانی را که نخبگان شیعه احداث کرده‌اند، نام برده است؛ برای مثال در شهرهای قم، کاشان، آبه، ورامین، ساری، ارم، سبزوار و... .

از صفحه ۲۰۹ کتاب *النقض*، قزوینی، بزرگان و علمای شیعی در طبقات و نقش‌های مختلف را نام برده، به آثار و تألیفات و خدمات آنها اشاره کرده است. در ادامه، سلسله‌های سلاطین شیعه و موقعیت ممتاز اجتماعی و سیاسی امیران و سلاطین و وزرای آل‌بویه و دیلمان به تصویر کشیده شده است (همان، ص ۲۱۴).

بنابر مثال‌هایی که تا کنون زده شد، به‌خوبی می‌توان از نظر قزوینی درباره منزلت اجتماعی نخبگان شیعه آگاه شد و نقش محقق آنان را در برقراری امنیت و عدالت اجتماعی و الگوسازی و طرف مشورت‌بودن و مشارکت در تصمیم‌گیری شاهد بود.

با توجه به تفکیک معنایی قدرت و اقتدار در مباحث قبلی، اگر قدرت را توانایی شخصی افراد در تغییر اوضاع اجتماعی، آنگونه که می‌خواهند یا اعتقاد دارند، بدانیم، با توجه به تعداد وزرای شیعی و مشاوران و قضات و دبیران که مورد اعتماد دستگاه

۱. یاقوت در معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۱۵۸ آن را از قریه‌های ساری در طبرستان دانسته است که مردمش شیعه بوده‌اند.

خلافت بوده‌اند، نظیر ابن فرات،^۱ مجدالملک براوستانی،^۲ صاحب بن عبّاد^۳ و مانند آنها، نیاز چندانی به استدلال و دلیل و محاجّه باقی نمی‌ماند که اگر نخبگان شیعی در جامعه آن روز و در دولت‌های سنی مسلک عباسی و سلجوقی و... قدرت و منزلت سیاسی، اجتماعی نداشتند، به وزارت و امیرالامرای و دبیری و قضاوت منسوب نمی‌شدند؛ برای نمونه اقرار مخالف (همان، صص ۷۸، ۷۹ و ۸۱) بهترین دلیل اثبات قدرت و منزلت سیاسی و اجتماعی نخبگان شیعی است. عبدالجلیل قزوینی با طرح تک تک جملات مخالف، به آنان پاسخ داده (همان، صص ۷۹ و ۸۰) و خدمات افرادی مانند مجدالملک در ساخت حرمین مکه و مدینه و آثار خیرات او را برشمرده است و از آداب و رسوم شیعی در مشاهد ائمه علوی و سادات فاطمی، که مرسوم کرده‌اند و احسان‌های آنها نام می‌برد (همان، ص ۸۲).

در جای دیگر که مخالف می‌گوید: «... اکنون کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فراش بیشتر رافضی‌اند و بر مذهبِ رفض مسئله می‌گویند و شادی می‌کنند، بی‌بیمی و تقیّه‌ای» قزوینی این سخن را اعترافی دال بر اثبات قدرت و منزلت بالای شیعه می‌گیرد.

۱. طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۶، صص ۶۸۰-۶۹۰. تا زمان کشته شدن ابن فرات در سال ۳۱۲ بارها از ابن فرات نام برده است. مسکویه نیز در **تجارب الامم** (۱۳۷۹، ج ۵، صص ۶-۲۰۴ و ۲۰۵) بارها به نام ابن فرات و داستان وزارت او اشاره کرده است. نیز ابن طقطقی، در **الفخری** (۱۳۶۰، صص ۳۶۲-۳۶۴) به وزارت ابن فرات پرداخته است.

۲. براوستانی یا بلاسانی یا الب ارسلائی. تاریخ ابن خلدون، همان، ج ۳، صص ۵۹۶ و ۶۰۵، ج ۴، صص ۳۶۵، ج ۵، صص ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۴۴ و ۱۵۶، ج ۸، ص ۴۱۰ و ترجمه: ج ۲، صص ۷۴۶، ۷۵۰ و ۷۵۸ و ج ۴، صص ۳۷ و ۵۳ و ۶۷.

۳. ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۶۷۳/ حموی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۹۶-۳۱۵، ش ۲۴۴/ بهمنیار، ۱۳۴۴ ش.

نتیجه

با توجه به مثال‌ها و نمونه‌هایی که عبدالجلیل قزوینی آورده است معلوم شد حتی در متعصب‌ترین حکومت‌های سنی، باز هم تعداد زیادی از شیعیان در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه، تأثیرگذار و صاحب نفوذ بوده‌اند و با وجود همه مخالفت‌ها و درگیری‌ها و کشمکش‌های فرقه‌ای، بسیاری از مسلمانان به شیعیان، به‌خصوص زیدیه و امامیه به دیده احترام نگرسته‌اند.

بنا بر تعریفی که در واکاوی نظری ارائه شد، از نشانه‌های شاخص نفوذ اجتماعی، دخالت در تصمیم‌گیری و الگوسازی است. برخی نخبگان به دلیل داشتن نقش‌های محقق، در مجموعه تصمیم‌گیری‌های درون جامعه، در کنش تاریخی آن مشارکت دارند و به همین دلیل اثر آنها مستقیماً ظاهر می‌شود. همین جنبه است که به‌ویژه در تحلیل نخبگان قدرت، مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد؛ در واقع می‌توان تغییر اجتماعی یا مقاومت در مقابل تغییر را به عنوان نتیجه مجموع تصمیمات اتخاذ شده توسط بازیگران اجتماعی فوق‌العاده قدرتمندی در نظر گرفت که سمت‌های مهم و حساس را اشغال می‌کنند و این خود به هر حال، جنبه‌ای بسیار بااهمیت یا اساسی از کنش تاریخی است (روشه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶-۱۲۷).

در بحث مورد نظر ما در این مقاله، با توجه به شواهدی که ارائه شد، دیدیم که شیعیان در رده‌های بالای حکومتی و در ساختار قدرت از مرتبه سلطنت گرفته تا امیرالامرای و امارت، وزارت، فرماندهی لشکر، قاضی القضاة و... حضور مؤثری داشتند و افراد قدرتمند و مطرحی بودند که طرف مشورت خلفا و سلاطین و رؤسا قرار می‌گرفتند؛ از جمله: امیر ابوفراس و امیر سیف‌الدوله حمدانی که در واقع اداره کامل حکومت را با تأیید خلیفه به دست داشتند و ابن فرات و مجدالملک براوستانی و سعدالملک، ... و سلاطین آل بویه و آل مزید و اصفهید رستم علی‌شهریار، شاه غازی داماد ملک‌شاه و قاضی‌القضاة سعیدعمادالدین الحسن استرآبادی و... .

در کتاب **النقض**، بیشترین حجم مطالب، به بزرگان و امیران شیعی اختصاص دارد و مجادله با «مخالف» بر سر اثبات حقانیت شیعه، از آن جمله مقابله با این ادعا که

سلاطین و خلفا هیچ التفاتی به شیعه نداشته‌اند. قزوینی در رأس هرم قدرت، برگزیدگان و نخبگانی از شیعه نام می‌برد که در صفحات پیش بعضی از آنان مثال زده شد. قزوینی شهرهای شیعه‌نشین و اوضاع اجتماعی و فرهنگی آنان را نیز توضیح داده است؛ از آن جمله قم، کاشان و آوه (همان، صص ۱۹۷، ۱۹۸ و ۱۹۹). مدارس بسیاری را نام برده، تلاش شیعیان در ساخت مساجد، مشارف و راه‌ها را دلیلی بر نفوذ و تأثیر شیعه امامیه - که از آنها با نام اصولیه یاد کرده است - می‌داند. در حیطه زمانی قرن‌های چهارم تا ششم قمری، علی‌رغم شهرتی که به شیعه آزاری و دور کردن آنان از مصادر قدرت دارد، شواهدی دال بر حضور پر قدرت نخبگان شیعی در رأس قدرت و در مقام‌های بالای حکومتی با ثروت و مکنت بالای اقتصادی و منزلت اجتماعی وجود دارد، و قزوینی بارها بر این مسئله اشاره و تأکید کرده است.

«پاره تو» بین نخبگان دولتی و نخبگان غیردولتی تفکیک قائل شده است، ولی دسته‌ای را که وی نخبگان غیردولتی نام نهاده، گرچه فاقد اقتدار سیاسی هستند، اما در بخش‌های دیگر خصوصاً از لحاظ اقتصادی، صاحب قدرت‌اند و دسته‌ای نیز به دلیل نفوذشان، جزئی از نخبگان محسوب می‌شوند (روشه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰). نیز در نظریه گردش نخبگان، شیعیان در زمره گروه منتظری بوده‌اند که در اولین فرصت ممکن جای حاکمان قبلی را گرفته‌اند و در نقش‌های محقق که به دست می‌آورده‌اند، اعمال نفوذ و قدرت می‌کرده‌اند.

اسلام، انقلابی سیاسی و فرهنگی بود که به دنبال خود، منازعه بر سر قدرت و جنگ‌های داخلی به همراه آورد. منازعه برای قبضه قدرت سیاسی در بین مسلمانان، مهم‌ترین ویژگی تاریخ سیاسی اسلام به شمار می‌رود. پس از آنکه اشرافیت قبیله‌ای عرب به وسیله دولت اسلامی در هم شکسته شد، نخبگان عقیدتی جدید از درون جامعه اسلامی پیدا شدند. منازعه میان این دو، بُعد عمده‌ای از منازعات سیاسی صدر اسلام به شمار می‌رود. میراث اسلام در زمان امویان و عباسیان به دست الیگارشی ثروتمندی افتاد و میان اشرافیت قدیم عرب (در قالب بنی‌امیه) و گروه برگزیده برخاسته از جنبش دینی اسلام، نزاع‌هایی در گرفت که از آن جمله باید از جنگ

صفین و جنگ کربلا نام برد. رفتار تحقیرآمیز اشرافیت عرب با نخبگان شیعه و موالی، زمینه‌ساز منازعات سیاسی گسترده‌ای را ایجاد کرد. خلفای راشدین به موجب تشکیل شورا و نصب و بیعت و به عنوان خلیفه رسول‌الله، زمام امور را به دست گرفته بودند، در حالی که امویان و عباسیان با احیای نظریه سلطان به عنوان «ظل‌الله فی الارض» خود را خلیفه‌الله می‌خواندند (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴)؛ در واقع عباسیان با سوءاستفاده از نفوذ و اقتدار معنوی و ایدئولوژیکی شیعه و نیز نفوذ اجتماعی سیاسی بالای آنان، توانستند به قدرت برسند و بعد از به قدرت رسیدن، سعی کردند رقیب اصلی را از صفحه‌ی اجتماع و سیاست حذف کنند.

نظریه‌ی سیاسی شیعه در نتیجه‌ی تحولات سیاسی پس از وفات پیامبر و اختلاف بر سر مسئله‌ی جانشینی تکوین یافت. شیعه خود ماهیتاً سیاسی بود. نظریه‌ی سیاسی شیعه بر اساس اندیشه‌ی لطف الهی نسبت به خاندان بنی‌هاشم قرار داشت. از نظر شیعه، ائمه علیهم‌السلام، شایسته‌ی رهبری روحانی و دنیوی مسلمانان بودند. پس از عصر غیبت امام علیه‌السلام به طور کلی اعتقاد بر این شد که حکومت‌های مستقر ذاتاً نامشروع‌اند (همان).

ائمه علیهم‌السلام و پس از ایشان نخبگان شیعه، الگوهای اصلی شیعیان در هر حرکت و تصمیمی بودند. با توجه به اینکه آنها نمادهای زنده‌ای از طرز تفکر، وجود و عمل هستند و با قدرت جاذبه‌ای که دارند، مورد تقلید قرار گرفته، دیگران سعی می‌کنند خود را با آنان همانند سازند. ارزش الگو قرار گرفتن نخبگان، مبتنی بر ارزش‌هایی است که پیشنهاد نموده و یا آنها را به صورت نهادی در می‌آورند. این الگوسازی می‌تواند بر اساس ارزش‌هایی که قبلاً در جامعه ارائه شده است، قرار گیرد و یا بر عکس بر اساس ارزش‌های نو و یا در حال ایجاد شدن، رخ دهد.

کثرت نخبگان، تعدد ایدئولوژی‌ها و ارزش‌ها و در نتیجه افزایش تضادها را در پی خواهد داشت که خمیرمایه‌های فراوانی از کنش تاریخی و تغییر اجتماعی ایجاد می‌نماید (همان، ص ۱۲۷-۱۲۸).

منابع

۱. آقاجری، هاشم؛ **مبانی رفتار سیاسی عالمان شیعی امامی در سده‌های چهارم تا هفتم**، مجموعه مقالات علمی در بزرگداشت آیت‌الله حاج سیدروح‌الله خاتمی اردکانی؛ به اهتمام محمدتقی فاضل میبیدی؛ قم: معارف اسلامی امام رضا، ۱۳۷۶.
۲. ابن التیمیه، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تیمیمه الحرانی (۶۶۱-۷۲۸)؛ **منهاج السنة النبویه**؛ تحقیق محمد رشاد سالم؛ [بی‌جا]، مؤسسه قرطبه، ۱۴۰۹ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی‌بن محمد الجزری (م ۶۳۰)؛ **اسد الغابه**؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۴. _____؛ **الکامل (تاریخ بزرگ اسلام)**؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
۵. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (م ۵۹۷)؛ **المنتظم**؛ تحقیق محمدعبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ ۱۹ج، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م ۸۰۸)؛ **مقدمه**؛ دارالاحیاء التراث العربی؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ ج ۸، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
۷. _____؛ **العبر، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر**؛ تحقیق خلیل شحاده؛ ط. الثانيه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
۸. _____؛ **تاریخ ابن خلدون**؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
۹. ابن خلکان؛ **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان** (م ۶۸۱)؛ تحقیق احسان عباس؛ لبنان: دارالثقافه، [بی‌تا].
۱۰. ابن سعد، محمد؛ **الطبقات الکبری**؛ تصحیح محمد عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۱۱. ابن العبری، غریغورس (م ۶۸۵)؛ **الملطی**؛ تحقیق انطون صالحانی الیسوعی؛ ط. الثانيه، بیروت: دارالشرق، ۱۹۹۲م.
۱۲. _____، **الملطی**؛ تحقیق انطون صالحانی الیسوعی؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: علمی، فرهنگی، ۱۳۳۷ش.
۱۳. ابن کثیر، اسماعیل (م ۷۷۴ق)؛ **البدایة و النهایة**؛ ۱۵ج، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.

۱۴. ابن طقطقی، صفی‌الدین محمد بن طباطبا (۶۶۰-۷۰۹ق)؛ **الفخری فی الاداب السلطانیة و دول الاسلامیه**؛ ترجمه محمد وحید گلپایگانی؛ ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۱۵. احمد بن ابراهیم بن عیسی (م ۱۳۲۹)؛ **توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصیده الامام ابن القیم**؛ تحقیق زهیر الشاویش؛ ج ۳، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۶. اس. ترنر، برایان؛ **وبر و اسلام با پانوشتهای انتقادی و مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی ماکس وبر**؛ ترجمه حسین بستان، علی سلیمی و عبدالرضا علیزاده؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۱۷. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۲۶۰-۳۲۴ق)؛ **مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین**؛ تحقیق محیی‌الدین عبدالمجید؛ قاهره: مکتبه النهضة المصبرته، ۱۳۶۹ق/۱۹۵۰م.
۱۸. اشعری قمی، سعد بن عبدالله؛ **المقالات و الفرق**؛ ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.
۱۹. امین، سعید محسن؛ **اعیان الشیعه**؛ ج ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۲۰. باتامور، تی بی؛ **نخبگان و جامعه**؛ ترجمه و تحقیق علیرضا طیب؛ تهران: شیرازه، ۱۳۷۷ ش.
۲۱. برزگر، ابراهیم؛ **تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران**؛ تهران: سمت، ۱۳۸۳.
۲۲. بشیری، حسین؛ **جامعه‌شناسی سیاسی**؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی؛ ج ۱، تهران: نی، ۱۳۸۴.
۲۳. بلعی؛ **تاریخنامه طبری**؛ تحقیق محمد روشن؛ ج ۱ و ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ و ج ۳، ۴ و ۵، ج ۳، تهران: البرز، ۱۳۷۳.
۲۴. بهمنیار، احمد؛ **شرح احوال و آثار صاحب بن عباد**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
۲۵. تاملین، ملوین؛ **جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی**؛ ترجمه دکتر عبدالحسین نیک‌گهر؛ تهران: تونیا، ۱۳۷۳.
۲۶. توسلی، غلام‌عباس؛ **آینده بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی**؛ ج ۲، تهران: قوس، ۱۳۸۱.
۲۷. _____؛ **نظریه‌های جامعه‌شناسی**؛ ج ۸، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
۲۸. تهرانی، آغابزرگ؛ **الذریعة الی تصانیف الشیعه**؛ ج ۲۵، قم: اسماعیلیان، تهران: کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۲۹. جُرّ، خلیل؛ **فرهنگ لاروس**؛ عربی به فارسی؛ ترجمه سیدحمید طبیبیان؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۳۰. جوهری (م ۳۹۳ق)؛ **الصحاح**؛ تحقیق احمد عبدالغفور العطار؛ ج ۴، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.

منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه امامیه در قرون چهارم تا ششم قمری بر اساس گزارش کتاب النقض □ ۱۳۷

۳۱. حسینی ارموی (محدث)، میرجلال‌الدین؛ **تعلیقات النقض**؛ ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۵۸ ش.
۳۲. خضری، احمدرضا؛ **تاریخ تشیع ۱ و ۲**؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۴.
۳۳. راینهارد، بندیکس؛ **سیمای فکری ماکس وبر**؛ ترجمه محمود رامبد؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
۳۴. روشه، گی؛ **تغییرات اجتماعی**؛ ترجمه دکتر منصور وثوقی؛ ج ۱۳، تهران: نی، ۱۳۸۱.
۳۵. زبیدی (۱۲۰۵)؛ **تاج العروس**؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
۳۶. زرکلی، خیرالدین (م ۱۳۹۶)؛ **الاعلام**؛ ج ۸، ج ۲، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۳۷. سبحانی، شیخ‌جعفر؛ **موسوعة طبقات الفقهاء**؛ ج ۱۵، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۳۸. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (م ۵۶۲)؛ **الانساب**؛ تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی؛ حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۲ق.
۳۹. شوشتری، نورالله؛ **مجالس المؤمنین**؛ ج ۲، ج ۴، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۴۰. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی‌بکر احمد (۴۷۹-۵۴۸ق)؛ **الملل و النحل**؛ تحقیق محمدسیدگیلانی؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق.
۴۱. شیخ مفید؛ **اوائل المقالات**؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۲. طبری، محمد بن جریر؛ **تاریخ الطبری**؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ج ۲، بیروت: دارالتراث، ۱۳۷۸ق/۱۹۶۷م.
۴۳. _____؛ **تاریخ الطبری**؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ج ۵، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۴۴. فرمانیان، مهدی؛ «شهرستانی: سنی اشعری یا شیعی باطنی»؛ **فصلنامه هفت آسمان**، ش ۷، س ۲، پاییز ۱۳۷۹، ص ۱۳۵-۱۸۰.
۴۵. قرائی مقدم، امان‌اله؛ **مبانی جامعه‌شناسی**؛ ج ۴، تهران: ابجد، ۱۳۸۲.
۴۶. قزوینی رازی، نصیرالدین ابورشید عبدالجلیل؛ **بعض مثالب النواصب فی النقض بعض فضائح الروافض**؛ تصحیح میرجلال‌الدین ارموی (محدث)؛ تهران: انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۵۸ ش.
۴۷. فنadan، منصور، ناهید مطیع و هدایت‌الله ستوده؛ **جامعه‌شناسی: مفاهیم کلیدی**؛ ج ۵، تهران: آوای نور، ۱۳۸۳.
۴۸. کحاله، عمر رضا؛ **معجم قبائل العرب القديمه و الحديثه**؛ ج ۷، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.

۴۹. کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ؛ نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی؛ ترجمه فرهنگ ارشاد؛ ج ۲، تهران: نی، ۱۳۸۳.
۵۰. گرجی، ابوالقاسم؛ تاریخ فقه و فقهاء؛ تهران: سمت، ۱۳۷۵.
۵۱. محرمی، غلامحسن؛ تاریخ شیعه از آغاز تا پایان غیبت صغری؛ ج ۳، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴.
۵۲. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد؛ تاریخ گزیده؛ تحقیق عبدالحسین نوائی؛ ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
۵۳. مسکویه، ابوعلی مسکویه رازی (م ۴۲۱)؛ تجارب الامم؛ تحقیق ابوالقاسم امامی؛ ج ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۹ ش.
۵۴. _____؛ تجارب الامم؛ ترجمه ابوالقاسم امامی؛ ج ۱، تهران: سروش، ۱۳۶۹ ش.
۵۵. _____؛ تجارب الامم؛ ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: توس، ۱۳۷۶ ش.
۵۶. منظور الاجداد، سیدمحمدحسین؛ «امامیه در عصر سلجوقیان»، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تربیت مدرس تهران، ۱۳۸۳.
۵۷. نرشی، ابوبکر محمد بن جعفر (م ۳۴۸)؛ تاریخ بخارا؛ ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی؛ [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۵۸. نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی (رده سوم)؛ فرق الشیعه و المقالات و الفرق؛ نجف: المكتبة المرتضویه، ۱۳۵۵ ق/۱۹۳۶ م.
۵۹. وبر، ماکس؛ دین، قدرت، جامعه؛ ترجمه احمد تدین؛ ج ۳، تهران: هرمس، ۱۳۸۴ ش.
۶۰. ولوی، علی‌محمد؛ دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی؛ تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۰ ش.
۶۱. یاقوت حموی، شهاب‌الدین (م ۶۲۶ ق)؛ معجم البلدان؛ ج ۲، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵ م.
۶۲. _____؛ معجم الادباء؛ تحقیق و تصحیح احسان عباس؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: سروش، ۱۳۸۱ ش/۱۴۲۳ ق.